

در چهلمین روز درگذشت عزیزمان مرتضی صالحی مراسمی برگزار خواهد شد.

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد

گمان مبر که مرا درد این جهان باشد

برای من مگری و مگو دریغ دریغ

به دوغ دیو درافتی دریغ آن باشد

جنازهام چو بینی مگو فراق فراق

مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد

مرا به گور سپاری مگو وداع وداع

که گور پرده جمعیت جنان باشد

فروشدن چو بدیدی برآمدن بنگر

غروب شمس و قمر را چرا زبان باشد

تو را غروب نماید ولی شروق بود

لحد چو حبس نماید خلاص جان باشد

کدام دانه فرورفت در زمین که نرسد

چرا به دانه انسانیت این گمان باشد

کدام دلو فرورفت و پر برون نامد

ز چاه یوسف جان را چرا فغان باشد

دهان چو بستی از این سوی آن طرف بگشا

که های هوی تو در جو لامکان باشد

سپاس و درود فراوان بر عموم همشهریان و بستگان و آشنایان که در فقدان عزیز از دست رفته در نهایت معرفت و ادب و به صمیمانه ترین شکل ممکن اظهار همدردی نموده و در کنار ما بودند.

به استحضار همشهریان و دوستان می رساند که به مناسبت چهلمین روز درگذشت عزیزمان مرتضی صالحی مراسمی برگزار خواهد شد و هزینه این مراسم با نهایت احترام تقدیم به عزیزی خواهد شد که برای ادامه حیات نیازمند کمک همه همشهریان خلخالی می باشد. سخن را با این کلام به پایان می رسانیم که:

از مرگ نترسید!

از این بترسید که وقتی زنده اید چیزی درون شما بمیرد به نام " انسانیت "

خانواده های : صالحی ، وخشوری و

با نهایت احترام
سایر منسوبین